

تفکر سیاسی در قرآن

زکيه عبداللهيان

چکیده

برخی برایین پندارند که اسلام دینی است که تنها عهده دار رابطه فرد با خدا و رابطه فرد با دیگران است. به طوری که مسائل سیاسی، حقوقی، حکومتی از دایره دین خارج است. دشمنان اسلام با استفاده از حربه جدایی دین از سیاست، سعی می‌کنند مسلمانان را از ورود به صحنه سیاست دور نگه دارند. ولی برخلاف این پندار رایج، به اعتقاد مسلمانان، دین اسلام کاملترین دین آسمانی می‌باشد. به طوری که اسلام در تمام زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، حکومتی، سیاسی برنامه و قانون دارد.

اگر ما به جامع‌ترین منبع دین اسلام یعنی قرآن رجوع کنیم، می‌بینیم که قرآن ریشه اصلی تفکر سیاسی در اسلام است. قرآن ضمن طرح و شرح مبانی اندیشه‌های سیاسی، اعتقاد و عمل به این مبانی و اندیشه‌ها را جزئی از قلمرو ایمان و گوشه‌ای از حیات يك مسلمان می‌شمارد.

در این تحقیق سعی شده پایه‌ها و مبانی سیاست در قرآن بررسی شود. تا به وضوح، همبستگی دین اسلام و سیاست مشخص شود.

کلید واژه‌ها: مبانی - سیاست - قرآن کریم - حکومت - حاکمیت.

به اعتقاد مسلمانان، اسلام در تمام ابعاد زندگی انسانی برنامه و قانونی دارد. برخلاف پندار رایج که دین اسلام را در یک سلسله مسائل عبادی و فردی محصور می‌کند، اسلام در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی انسان، اعم از فرهنگ و سیاست و حکومت و امور نظامی برنامه‌های حکیمانه‌ای را عرضه کرده است. بهترین شیوه برای فهم جامعیت دین اسلام، تأمل در منابع دینی، یعنی قرآن کریم و سنت و سیره پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) است. در قرآن کریم آیات فراوانی در مورد مسائل اجتماعی آمده است. آیات مشتمل بر بیان حدود و قصاص، جنگ و جهاد، احکام حقوقی نظیر احکام خانواده و حقوق بین الملل، امر به معروف و نهی از منکر، نفی سبیل، عدم دوستی و هم دستی با کفار، لزوم اطاعت از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) حاکی از توجه کامل اسلام نسبت به مسائل سیاسی و حکومتی است.

همبستگی دین اسلام با سیاست با این‌که در نزد مسلمانان امری بدیهی است، به گونه‌ای که حتی مستشرقان غیرمسلمان نیز بدان اذعان کرده‌اند، ولی به رغم وضوح این حقیقت، موضوع همبستگی دین و سیاست به صورت یکی از محورهای اساسی چالش میان دانشمندان راستین اسلامی و کسانی که اسلام را بر مبنای تفکر غربی تحلیل می‌کنند، درآمده است. اگر نگاهی به کارنامه استعمار در یک سده اخیر داشته باشیم، حکایت از این دارد که دشمن، تلاش فراوانی در معرفی نادرست اسلام دارد. آنان اسلام را نیز دینی همانند مسیحیت تحریف شده معرفی می‌کنند.

انقلاب اسلامی منادی آمیختگی دین و سیاست و نشانگر آن بود، که دین نه تنها افیون توده‌ها نیست، بلکه قادر به آفرینش بزرگ‌ترین تحول اجتماعی، یعنی انقلاب در سال‌های پایانی قرن بیستم است. بر این اساس علی‌رغم اهمیت فراوان این امر، با این‌که تلاش‌های فراوانی در زمینه سیاست و مبانی آن صورت گرفته است، ولی این جانب تصمیم گرفتم، با نگاهی گذرا، مبانی تفکر سیاسی را در قرآن که جامع‌ترین منبع اسلامی است، بررسی کنم. هرچند که این تحقیق، قطره‌ای از دریاست.

مفهوم شناسی

۱. مبانی: مبانی جاهای بنا، و این جمع مبنی به معنی جا است. عمارت‌ها و بناها،

بنیان‌ها، بنیادها، اساس‌ها. مبانی سیاست یعنی: اساس و پایه سیاست. سیاست چه اصول و زیربنایی دارد.

۲. **تفکر:** اسم تفکیر، تفکر به معنای تأمل و اندیشیدن و مصدر باب تَفَعَّل و از ریشه فکر می‌باشد.

مشتقات واژه تفکر در قرآن ۱۸ بار به کار رفته است، و خداوند در آن آیات درباره برخی چیزها به تفکر و اندیشیدن سفارش کرده است. در روایات فراوانی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز به تفکر ترغیب و تشویق کرده‌اند، و ساعتی تفکر را از عبادت هفتاد سال برتر دانسته، و عبادت بدون تفکر را نکوهش کرده‌اند.

۳. **سیاست:** واژه سیاست، واژه‌ای عربی از ریشه «سَاس، یَسُوُس» است. در لسان العرب، ذیل ماده «سوس» آمده است: سَاس، سیس علیه؛ یعنی فرمان داد و بر او فرمان رانده شد.

مفهوم اصطلاحی سیاست، با عبارت‌های گوناگونی مانند مبارزه برای قدرت، حکومت کردن بر انسان‌ها و توزیع آمرانه ارزش‌ها تعریف شده است.

الف: مفهوم عام سیاست: هرگونه راهبرد و روش و مشی برای اداره یا به کرد هر امری از امور، چه شخصی، چه اجتماعی سیاست گفته می‌شود. چنان که از سیاست اقتصادی، سیاست نظامی، سیاست مالی و غیره می‌توان سخن گفت.

ب: مفهوم خاص سیاست: هر امری که مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله امور سیاسی است. بنابراین هرگاه از سیاست به معنای خاص سخن می‌گوییم، همواره با دولت، یعنی: سازمان قدرت در جامعه که نگهبان نظم موجود یا پیش‌برنده آن است، سروکار داریم.

سیاست یعنی: روش اداره جامعه یا تنظیم جامعه به صورتی که به مصالح و خواسته‌های جامعه تحقق بخشیده شود. به تعبیر ساده‌تر، سیاست یعنی: آیین کشور داری. سیاست اسلامی نیز یعنی: اداره و هدایت براساس قوانین الهی و دین اسلام به گونه‌ای که سعادت دنیا و آخرت جامعه تأمین گردد.

خاستگاه قدرت سیاسی

انسان موجودی اجتماعی است و در عین حال، از شعور و اراده فردی بهره‌مند است.

شعور و اراده فردی انسان موجب می شود جامعه انسانی مانند جوامع حیوانی از نظمی غریزی و بدون انگیزه عقلانی به وجود نیامده باشد، بلکه براساس انگیزه عقلانی شکل بگیرد و نیازمند پشتوانه‌ای به عنوان ضامن بقا باشد که این پشتوانه، همان قدرت سیاسی است. خاستگاه قدرت سیاسی همان عقلانیتی است که خاستگاه نظم اجتماعی است. این عقلانیت برپایه عقاید عام و فرهنگ جامعه تعریف می شود. در نتیجه، این عقاید عام و فرهنگ، قدرتی سیاسی هم سنخ با خود می سازند. خداوند در قرآن کریم، قدرت سیاسی را حاصل عقاید عام و فرهنگ اجتماعی می داند و می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (التوبة، ۹ / ۷۱)؛ «و از مردان و زنان مؤمن، گروهی پیشوای گروهی دیگرند» این آیه در مقام بیان شیوه سیاسی مؤمنان است. البته از آن، امر به پذیرش ولایت مؤمنان و رد ولایت کافران نیز قابل استنباط است.

همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (الأعام، ۶ / ۱۲۹)؛ «و این گونه برخی از ستمگران را بر برخی دیگر به سبب آنچه کسب می کردند، سرپرستی دادیم».

از آياتی مانند این دو آیه در می یابیم که قدرت در هر جامعه‌ای، مناسب ویژگی‌های همان جامعه است.

پرسشی که پیش می آید این است که آیا مؤمن، مفهوم قدرت سیاسی را از منشأ ویژه‌ای انتزاع می کند و کافر یا منافق از منشأ دیگری؟ به نظر می آید پاسخ این پرسش، مثبت باشد. کافر یا منافق به تعبیر امروز سکولار. تنها قدرت‌های طبیعی را می بیند و مفهوم قدرت سیاسی را ناچار از همین معنا بر می گیرد و اعتبار می کند، ولی مؤمن، قدرت الهی را می شناسد و همین قدرت را منشأ اعتبار قدرت سیاسی قرار می دهد. معقولیت چنین اعتباری را می توان از آیات قرآن کریم دریافت، چنان که در آیه‌ای آمده است: ﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (الکھف، ۱۸ / ۳۹)؛ «هر چه خدا بخواهد، [همان است و] هیچ نیرویی جز خدا نیست». در آیه‌ای دیگر می خوانیم: ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (البقرة، ۲ / ۱۶۵)؛ «همه نیروها از آن خداست». مؤمن، با چنین دیدگاهی، فقط قدرت الهی را قدرت حقیقی می داند و تنها آن را منشأ معقول اعتبار قدرت سیاسی می یابد.

ارزش قدرت سیاسی

بسیاری از افراد معتقدند: قدرت موجب فساد است یا قدرت، شر شیطانی است. ظهور بدوی برخی آیات قرآن کریم، این مطلب را تأیید می‌کند، آنجا که خداوند می‌فرماید: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذًى وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (النمل، ۲۷ / ۳۴)؛ «[ملکه سبا] گفت: همانا پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباہ سازند و عزیزان آنها را خوار سازند و چنین نیز می‌کنند».

خداوند این نکته را از زبان ملکه سبا نقل می‌کند. سپس با عبارت: «چنین نیز می‌کنند»، برسختن وی مهر تأیید می‌زند. همچنین درباره قدرت فرعون می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص، ۲۸ / ۴)؛ «همانا فرعون در زمین برتری یافت و اهل آن را گروه گروه کرد. دسته‌ای از آنان را ناتوان می‌خواست. پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده نگه می‌داشت. همانا او از فساد انگیزان بود».

در مقابل نیز می‌بینیم پیامبری چون سلیمان نبی^(ع) از حق تعالی قدرتی بی‌مانند می‌خواهد: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص، ۳۸ / ۳۵)؛ «[سلیمان] گفت: پروردگارا! مرا بیامرز و به من فرمان روایی ببخش که پس از من سزاوار کسی نباشد؛ که تو بسیار بخشنده‌ای».

حال این پرسش می‌آید که اگر قدرت، ذاتاً فساد آور است، چرا پیامبری معصوم از خداوند قدرتی بی‌مانند می‌خواهد؟ همچنین پیامبران دیگر در پی کسب قدرت سیاسی بودند و همواره مردم را به پیروی از خود فرا می‌خواندند. برای مثال، در آیاتی از سوره شعرا، از زبان پیامبران گوناگون آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (الشعراء، ۲۶ / ۱۰۸)؛ «پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

یا خداوند در آیه‌ای دیگر، ایمان را به پذیرش قدرت مطلقه برای رسول خدا^(ص) وابسته دانسته است: «لَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (النساء، ۴ / ۶۵)؛ «نه چنین نیست. قسم به پروردگارت که آنان ایمان نخواهند آورد، مگر این‌که در آنچه میانشان اختلاف است، تو را به حکومت برگزینند. سپس نزد خود درباره آنچه حکم کردی، کوچک‌ترین ناراحتی احساس نکنند و به طور کامل تسلیم شوند».

آیات دسته دوم نشان می‌دهد که قدرت به خودی خود، فساد آور نیست، بلکه به اعتبار امور خارجی، به فساد یا صلاح متصف می‌شود. برخی می‌پندارند فساد یا صلاح قدرت، به پی آمدها و کارکردهای آن وابسته است، ولی دقیق‌تر آن است که ارزش قدرت به منشأ آن است. اگر قدرت، منشأیی مقدس و پاک داشته باشد، قدرتی قدسی، پاک و صالح خواهد بود و اگر منشأ آن، پلید و ناپاک باشد، آن قدرت، ناپاک و فاسد خواهد بود. در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (البقرة، ۲ / ۲۶)؛ «کسانی که ایمان آوردند، می‌دانند که همانا حق، از آن پروردگارشان است».

بر اساس این آیه، آنچه از جنس حق است، مبدأ ربوبی دارد. از این رو، به حق بودن متصف می‌شود. در فرهنگ قرآنی، امور قدسی و صالح، از سنخ حق و امور ناپاک و فاسد، از سنخ باطل است. بر این اساس، اگر منشأ قدرت، الهی باشد، از سنخ حق است و ارزشمند خواهد بود و اگر منشأیی جز حق داشته باشد، از سنخ باطل و ناپاک و فاسد است؛ زیرا منشأ حق، تنها ربوبیت الهی است.

عزت و علو

«عزت و علو» از مهم‌ترین مفاهیم سیاسی قرآن کریم هستند و به آن معنایی که در قرآن کریم به کار رفته‌اند، در دانش سیاسی جدید به آنها توجه نشده است، هر چند با مفهوم قدرت ارتباط عمیقی دارند.

عزت در زبان عربی به معنای: ارجمندی، عزیزی، چیرگی، قوت و شدت، آمده است. همچنین به شیء کم یاب، آبرومند و شریف، عزیز می‌گویند.

علو به معنای: برتری، بزرگی و والایی، به کار رفته است و کاربرد آن در زبان قرآن، برتری و بزرگی در مقام و منزلت است، چنان که در آیاتی از قرآن می‌خوانیم:

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الأعراف، ۷ / ۱۹۰)؛ «حال آن‌که خدا برتر است از هر چه با او شریک گردانند».

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ (طه، ۲۰ / ۶۴)؛ «بی‌گمان، هر کس امروز برتری یافت، کام یاب می‌شود».

﴿وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ﴾ (المؤمنون، ۲۳ / ۴۶)؛ «و آنان گروهی برتری جو بودند».

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (القصص، ۲۸ / ۴)؛ «همانا فرعون در زمین سربرافراشت».

البته در مواردی مانند دو آیه اخیر، ماده علوّ به معنای: سرکشی، ترجمه شده است که در اصل، سرکشی، ناشی از مقام و منزلت اجتماعی و به بیان امروزی، فساد، نتیجه قدرت است، ولی در دو آیه اول و برخی آیات دیگر، این ماده به يك کمال وجودی اشاره دارد. برخی از این آیات عبارتند از:

﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ (طه، ۲۰ / ۶۸)؛ «گفتیم نترس که همانا تو برتری».

﴿تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَا﴾ (طه، ۲۰ / ۴)؛ «[قرآن] نازل شد از سوی کسی که زمین و آسمان های برافراشته را آفرید».

﴿كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾ (التوبة، ۹ / ۴۰)؛ «کلمه خداست که برتر است».

در این آیات، علوّ به معنای برتری و به منزله يك وصف کمالی آمده است.

دولت اسلامی

از دیدگاه فلسفه سیاسی مدرن، دولت را می توان نهاد برتر قدرت آمریت در يك اجتماع سرزمینی دانست. در تعریف حقوقی نیز می توان گفت دولت، يك كل واحد از اجتماع سرزمینی با چهار ویژگی جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت - انحصار قدرت - است.

از آنجا که در اندیشه سیاسی اسلامی، مفهوم اساسی، «عزت» است، نه «قدرت»، بایسته است در تعریف فلسفی دولت، عزت را محور قرار دهیم، نه قدرت را. بر این اساس، می توان دولت اسلامی را عزت سازمان یافته ناشی از اجتماع عقیدتی مسلمانان دانست. اکنون این پرسش پیش می آید که آیا این دولت نیز همچون دولت مدرن، چهار ویژگی سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت را دارد؟

سرزمین: بیشتر فیلسوفان سیاسی مدرن، سرزمین با مرزهای کاملاً معین یا تقریباً معین را لازمه دولت می دانند، ولی با تحلیل معنایی دولت اسلامی، به نظر نمی رسد سرزمین از لوازم دولت باشد؛ زیرا اجتماع مسلمانان، اجتماعی عقیدتی است، نه جغرافیایی یا قومی. بنا بر آیات قرآن، دین اسلام، دین همه جهانیان است، چنان که خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (سبأ، ۲۸ / ۳۴)؛ «و ما تو را جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

همچنین ملاک اتحاد و اجتماع مسلمانان، عقیده است، چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم: «نَمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (الحجرات، ۴۹ / ۱۰)؛ «در حقیقت، تنها مؤمنان با هم برادرند».

همچنین خداوند در آیات دیگری، اتحاد و اجتماع مؤمنان را، وحدت عقیدتی معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران، ۳ / ۱۰۳)؛ «وهمگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را یاد کنید آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما الفت برقرار ساخت تا به لطف او با هم برادر شدید».

برخی از آیات قرآن نیز نشان دهنده آن است که سرزمین، ملاک اجتماع و اتحاد مسلمانان نیست: «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقرة، ۲ / ۱۱۵)؛ «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، آنجا روی به خدا است. آری، خدا گشایش گرداناست».

یا در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (البقرة، ۲۵ / ۱۴۲)؛ «به زودی مردم کم خرد خواهند گفت: چه چیز آنان را [مسلمانان] از قبله‌ای که بر آن بودند، روی گردان کرد؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست. هر که را خواهد، به راه راست هدایت می‌کند».

وجود يك سرزمین، نه لزوماً با مرزهای کاملاً معین، به سود دولت اسلامی است. بر همین اساس، حضرت موسی (ع) پس از نجات قوم بنی اسرائیل از ستم فرعون، به آنان فرمان داد سرزمینی را برای سکونت خود برگزینند، چنان که در قرآن آمده است: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ» (المائدة، ۵ / ۲۱)؛ «ای قوم من! به سرزمین مقدسی درآیید که خداوند برای شما معین کرده است و به گذشته خود بر نگردید که زیان کار خواهید شد».

اما این آغاز راه است. اراده حق تعالی بر آن است که همه زمین، نه يك سرزمین، در حیطه امر دولت اسلامی قرار گیرد. در قرآن چنین می‌خوانیم: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (القصص، ۲۸ / ۵ و ۶)؛ «وخواستیم بر کسانی که در زمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم و در زمین قدرتمندشان سازیم».

جمعیت: از تحلیل معنایی دولت می‌توان دریافت که «جمعیت»، از ارکان وجودی دولت است. در قرآن کریم چنین جمعیتی «امت» نامیده شده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (البقرة، ۲ / ۱۴۳)؛ «و این گونه شما را از امتی میانه قرار دادیم...» در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» (الأنعام، ۶ / ۱۰۸)؛ «این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم». شیخ طوسی، در معنای: امت می‌نویسد: اصل امت، جماعتی است که مقصد واحدی دارند.

همچنین در آیه‌ای دیگر آمده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...» (آل عمران، ۳ / ۱۱۰)؛ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید...».

با توجه به آنچه گفته شد، روشن است که انتخاب واژه امت برای تعبیر جمعیت به این دلیل است که خداوند در قرآن کریم، ملاک‌های عقیدتی را ملاک جدایی دو ملت می‌داند، نه ملاک‌های جغرافیایی را. البته با تشکیل دولت اسلامی در یک سرزمین، افراد خارج از امت اسلامی که در آن سرزمین سکونت دارند، خواه ناخواه جزو جمعیت دولت اسلامی به شمار خواهند آمد. بر همین اساس، برای این دسته، حقوق و تکالیفی تعیین و تعریف شده است که برای مطالعه بیشتر باید به کتاب‌های فقهی مراجعه کرد.

حکومت: قدرت سازمان یافته‌ای است که رکن اصلی دولت را تشکیل می‌دهد و برای تأمین هدف‌های تأسیس دولت، حق امر و نهی و تصرف در امور مردم را دارد. مردم نمی‌توانند به هدف‌های مشترک دست یابند، مگر آن‌که به درستی سازمان یابند و قواعد معین طرز عمل را بپذیرند. کارگزاری که در سطح جامعه مسئول اجرای این قواعد رفتاری است و اطاعت را تأمین می‌کند، حکومت نامیده می‌شود. سازمان یافتگی سیاسی یا حکومت، برای موجودیت دولت، اساسی است.

با توجه به تعریف حکومت، می‌توان حکومت اسلامی را باز شناخت. با تحلیل معنایی حکومت، می‌توان دو مفهوم اساسی برای آن در نظر گرفت که عبارتند از:

الف: قدرت سازمان یافته؛ ب: هدف‌های تأسیس دولت.

روشن است اگر بتوان اجزای تحلیلی حکومت را به وصف «اسلامی» مقید ساخت، می‌توان حکومت اسلامی را نیز تعریف کرد. اگر دولت، عزت اجتماعی مؤمنان را سازمان دهی کند، اسلامی است. همچنین اگر قدرت سیاسی که امری اعتباری است،

خاستگاه الهی داشته باشد، قدرتی اسلامی است. به این ترتیب، حکومت اسلامی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: حکومت اسلامی، قدرت سازمان یافته‌ای با خاستگاهی الهی است که رکن اصلی دولت اسلامی است و حق امر و نهی و تصرف در امور مردم را برای تأمین هدف‌های تأسیس دولت اسلامی دارد.

نکته مهم دیگر، ضرورت حکومت اسلامی است. این مسأله، فرع بر مسأله ضرورت حکومت است که عقلای جهان آن را پذیرفته‌اند. دلایل زیر، ضرورت حکومت اسلامی را بیان می‌کند:

۱. از جنبه معرفتی، تنها قدرت الهی می‌تواند منشأ انتزاع قدرت سیاسی باشد. بنابر این، تنها حکومت اسلامی مبنای معرفتی استواری دارد.

۲. از آنجا که دولت اسلامی لازمه عزت مؤمنان است، تأسیس آن ضروری است و پی‌آن، تأسیس حکومت اسلامی نیز ضرورت می‌یابد.

۳. اسلام، احکام و برنامه‌های بسیاری دارد که اجرای آنها مستلزم وجود حکومت اسلامی است. برخی از این احکام عبارتند از: احکام جهاد، احکام قضایی، امر به معروف و نهی از منکر و... که در آیات قرآن کریم به بسیاری از این احکام اشاره شده است.

۴. خداوند در قرآن کریم، تأسیس حکومت اسلامی را لازمه دین داری می‌داند و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (النساء، ۶ / ۶۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن‌که به اذن خدا از او اطاعت کنند».

در حقیقت، این اطاعت همان حکومت است؛ زیرا معنا ندارد مردم از فردی اطاعت کنند، ولی حکومت به دست فرد دیگری باشد. از عبارت «بِإِذْنِ اللَّهِ» روشن می‌شود که این حکومت، خاستگاه الهی دارد و بنابراین، حکومتی اسلامی است. عبارت آیه نیز به روشنی مبین ضرورت تأسیس این حکومت است.

ممکن است گفته شود این آیه، تنها به زمان حیات پیامبران الهی مربوط است. در پاسخ به شبهه می‌توان گفت افزون بر روایات و شواهد فراوانی که انتخاب جانشین برای پیامبران را تصریح می‌کنند، از برخی آیات قرآن، ضرورت تداوم حکومت اسلامی به خوبی آشکار می‌شود، چنان که در آیه‌ای آمده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا

إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ٤، ٦٠)؛ «آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه سوی تونازل شده و به آنچه پیش از تونازل گردیده است، ایمان آورده‌اند. [اینان] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آن‌که فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را در گمراهی دوری دراندازد».

این آیه به طور مطلق، حکومت غیردینی را به عنوان طاغوت نفی می‌کند و تنها به زمان پیامبر^(ص) منحصر نیست. بنابراین، با توجه به ضرورت حکومت، تأسیس حکومت اسلامی ضرورت می‌یابد.

۵. ضرورت الهی بودن مشروعیت حاکمیت نیز از دلایل مهم ضرورت حکومت دینی است.

حاکمیت «ولایت»

در فلسفه مدرن سیاسی، معمولاً حاکمیت را داشتن انحصار قدرت در داخل و استقلال آن از خارج می‌دانند، ولی از آنجا که در دولت اسلامی، سرزمین جزو ارکان دولت به شمار نمی‌آید، لازم است تعریفی مناسب از حاکمیت بیان شود. البته این حاکمیت، در اندیشه اسلامی، با مفهوم «ولایت» شناخته می‌شود که آن را داشتن انحصار قدرت مستقل از عوامل غیردینی، در قلمرو دولت اسلامی می‌توان دانست. یکی از مهم‌ترین مسائل فرعی حاکمیت، مشروعیت آن است. در اندیشه سیاسی اسلامی، منشأ مشروعیت، انتصاب حاکم از سوی خداست و دلایل گوناگونی برای این دیدگاه وجود دارد. حق، منشأ ربوبی دارد و خداوند می‌تواند برای کسی و برعهده کسی، حقی را جعل کند. حق حاکمیت نیز به عنوان مصداقی از حق باید منشأ ربوبی داشته باشد و به جعل الهی تحقق پذیرد.

موضوع دیگر، مسأله «اقتدار» است. چرا مردم، حاکمیت اسلامی را می‌پذیرند و از آن پیروی می‌کنند؟ پاسخ این است که منشأ این حکومت، رضایت مردم به حکم خدا و اعتماد آنان به این حاکمیت است؛ زیرا حاکم اسلامی وظیفه دارد برای اعمال حاکمیت الهی خود، با دعوت مردم به دین خدا و حکم وی، رضایت و اعتماد آنان را به حکومت اسلامی جلب کند.

شاخص‌های جامعه سیاسی اسلامی

استقرار ولایت الهی بر پایه وحدت اجتماعی: جامعه انسانی با اراده و آگاهی افراد شکل می‌گیرد. از این رو، مقولات سیاسی در آن تعریف می‌شود و این جامعه، جامعه‌ای سیاسی می‌گردد. جامعه سیاسی برای این که سازمان یافتگی خود را حفظ کند، به دولت نیاز دارد. در تعریف دولت اسلامی می‌گوییم دولت اسلامی، عزت سازمان یافته‌ای است که از اجتماع عقیدتی مسلمانان حاصل شده است. سازمان یافتگی جامعه و نیز سازمان یافتگی عزت، به یک محور نیاز دارد تا این سازمان، حول آن شکل گیرد و براساس آن، ارتباطات سازمان و اهداف سازمانی تعریف شود. نخست به نظر می‌رسد که حکومت در هر جامعه‌ای چنین نقشی دارد و در حقیقت، محور وحدت اجتماعی است. با بررسی تعریف قدرت و حکومت که منصب قدرت را در اختیار دارد، در می‌یابیم که در بسیاری از مکتب‌های سیاسی، چنین نقشی برای حکومت تعریف نشده، بلکه نقش حکومت، تنها به نگرانی از سازمان دولت و جامعه سیاسی محدود شده و نقش محوری برای سازمان یافتگی دولت، برای آن ذکر نشده است.

در دولت اسلامی، حکومت که از آن به ولایت تعبیر می‌شود، دقیقاً چنین نقشی دارد و محور وحدت اجتماعی است. از این رو، در این دولت، رابطه مردم و ولایت در یک نظام حقوقی براساس قرارداد یا رضایت تعریف نمی‌شود، بلکه این رابطه در نظامی هویتی تعریف می‌شود، به گونه‌ای که مسلمانان، هویت جامعه سیاسی اسلامی و دولت اسلامی را بر محور آن تعریف پذیر می‌یابند. در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل عمران، ۳ / ۱۰۳)؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید؛ آن گاه که دشمن [یکدیگر] بودید، پس بین دل‌هایتان الفت برقرار ساخت. با این نعمت او، با یکدیگر برادر شدید».

در روایت‌های بسیاری، واژه «حَبْلِ اللَّهِ» در این آیه شریف به اهل بیت^(ع) تفسیر شده است. برای نمونه، در روایتی آمده است عربی از رسول خدا^(ص) پرسید: معنای: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ چیست؟ پیامبر خدا فرمود: «من، پیامبر خدایم و علی، ریسمان اوست».

امام باقر^(ع) نیز در این باره می‌فرماید: «آل محمد^(ص)، همان ریسمان خدا هستند که

به چنگ زدن به آن فرمان داده شده است». سپس آیه را تلاوت فرمود: «همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و متفرق نشوید».

مسئله محوریّت وحدت اجتماعی، غیر از مسأله حکومت است. این امر در پذیرش مشروعیت حکومت، دخالت تام دارد و نیز شأنی دیگر از شئون ولایت است. استقرار ولایت در محور وحدت اجتماعی موجب می شود رابطه میان مردم و ولی امر رابطه ای قلبی باشد، نه رابطه ای رسمی.

طبقه بندی نظام های سیاسی «حکومت ها»

طبقه بندی نظام های سیاسی یکی از مسائل مهم و مورد توجه دانشمندان علم سیاست است. طبقه بندی ارسطویکی از مشهورترین طبقه بندی هاست که هنوز نیز تا اندازه ای اهمیت دارد. امروزه طبقه بندی های دیگری صورت گرفته است و هر یک از دانشمندان سیاست، با توجه به مبانی فکری خویش طبقه بندی ویژه ای دادند. با توجه به آیات قرآن کریم، حکومت ها را از جنبه دینی نیز می توان طبقه بندی کرد.

از دیدگاه قرآن کریم، این نوع طبقه بندی حکومت ها، با طبقه بندی های دیگر تفاوت های مهمی دارد. برای مثال، بر اساس این دیدگاه، حکومت دیکتاتوری، حکومتی است که در آن، تصمیم ها از سوی حاکمان بر مردم تحمیل می شود و مردم با ظلم پذیری خود، در تصمیم سازی ها نقش ایفا می کنند و از این جهت قابل بازخواست اند. در حالی که در دیدگاه های معمول، حکومت دیکتاتوری، حکومتی است که در آن تصمیم ها از سوی حاکمان بر مردم تحمیل شود و مردم بدون هیچ نقشی در فرآیند تصمیم سازی، تنها مجبور به اجرای آنها باشند و بنابراین، قابل بازخواست نباشند. از دیدگاه قرآن، چنین حکومتی امکان ندارد. در آیه ای از قرآن کریم می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد، ۱۳ / ۱۱)؛ «در حقیقت، خدا، حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند». بر اساس این آیه قرآن کریم، همه مردم در تصمیم گیری های حکومتی مسئول هستند و باید در این امر مهم نقش داشته باشند و بهانه هایی چون «ما چاره ای جز اطاعت نداشتیم»، از هیچ یک از آنان پذیرفته نخواهد شد.

خداوند در آیه ای از قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ

جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء، ۴ / ۹۷)؛ «همانا آنان که بر خویشتن ستم کار بودند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، [به آنها] می‌گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان [درمانده شدگان] بودیم. [آن گاه فرشتگان] می‌گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس جایگاه آنان دوزخ است که بد سرانجامی است».

و در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هُوَ لَاءِ أَضْلُونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لَأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ (الأعراف، ۷ / ۳۸ - ۳۹)؛ «پیروان درباره پیشوایانشان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کردند. پس دو برابر عذاب آتش را [نصیب] آنان کن. [خداوند] می‌فرماید: برای هر کدام [از شما عذابی] دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید و پیشوایان به پیروانشان می‌گویند: شما را بر ما امتیازی نیست. پس به سزای آنچه به دست می‌آوردید، عذاب را بچشید».

همچنین در سوره صافات در این باره می‌خوانیم: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ * فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاتُ قُنُونٍ * فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ * فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ (الصافات، ۳۷ / ۲۷ - ۳۳)؛ «[آنان که به سوی دوزخ رهسپار شدند،] برخی از آنان به برخی دیگر روی می‌آورند و از یکدیگر می‌پرسند [و] می‌گویند: همانا شما از در راستی [حق به جانب] با ما در آمدید. گویند: [نه]، بلکه [شما] مؤمن نبودید و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید. پس فرمان پروردگاران بر ما سزاوار آمد. ما به حقیقت باید [عذاب] را بچشیم. پس ما شما را گمراه کردیم. به راستی که [همه] ما گمراه بودیم. پس همانا آنان، آن روز در عذاب شریک یکدیگرند».

این آیات نشان می‌دهد که همه حکومت‌ها از دیدگاه قرآن، به معنایی حکومتی جمهوری‌اند و جزاندکی از مردم، همه در تصمیم‌گیری‌های حکومتی شریکند. بنابراین، تنها تعداد کمی از مردم که واقعاً ناچار و درمانده‌اند، از مسئولیت تصمیم‌گیری‌های حکومتی به دورند، چنان که در قرآن آمده است: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (النساء، ۴ / ۹۸)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان درمانده. فرودست. که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند».

نخستین تقسیم بندی نظام سیاسی براساس مشروعیت صورت می گیرد. اگر نظامی مشروعیت الهی داشته باشد، حکومت آن نظام، حق و ولایت، الهی خواهد بود و اگر مشروعیت نداشته باشد، حکومت آن طاغوت خواهد بود.

در قرآن در این باره آمده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (المائدة، ۵ / ۵۵)؛ «ولی شما تنها خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». یا در آیه ای دیگر می خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾ (البقرة، ۲ / ۲۵۷)؛ «و کسانی که کفر ورزیدند، سروران آنها طاغوت است». حکومت حق، از نظر سنخ حاکم - رسول، امام، ولی فقیه، مؤمن عادل - و نیز از نظر شرایط اجتماعی حکومت، به انواع گوناگونی تقسیم می شود. حکومت طاغوت نیز از نظر شیوه برقراری رابطه با مردم جامعه خود و نیز چگونگی رابطه با حکومت حق و با مؤمنان، به دسته های گوناگونی تقسیم می شود. برای مثال، در قرآن کریم به اقسامی از حکومت طاغوت، از نظر شیوه برقراری رابطه با حکومت حق اشاره شده است. خداوند در آیه ای از قرآن می فرماید: ﴿الَّذِينَ لَمْ يِقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ﴾ (المتحنة، ۶۰ / ۸ - ۹)؛ «کسانی که با شما در [کار] دین جنگیدند و از دیار خودتان بیرون نراندند. کسانی که با شما در کار دین جنگیدند و از دیارتان بیرون نراندند و بر بیرون راندتان هم دست و متحد شدند». همچنین در آیه ای دیگر می خوانیم: ﴿قَوْمٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِثَاقٌ﴾ (الأنفال، ۸ / ۷۲)؛ «قومی که میان شما و آنان قرارداد است».

همچنین آیاتی که بهانه های مردم را برای سرباز زدن از پذیرش مسئولیت در برابر تصمیم های حکومتی بیان می کند، به نوعی به بیان چگونگی رابطه مردم با حکومت طاغوت می پردازد. از آنجا که بحث مفصل درباره این موضوع، در این نوشتار ممکن نیست و به بررسی مفصل روایی نیاز دارد، به همین خلاصه بسنده می کنیم.

محورهای سیاسی قرآن

در یک بررسی اجمالی آیاتی از قرآن کریم را که به نحوی مستقیم با مفاهیم محوری سیاست مانند قدرت سیاسی اجتماعی، حاکمیت و تسلط بر انسان ها و جوامع و اداره

آن‌ها مرتبط می‌شوند را می‌توان به شش دسته‌ی اساسی تقسیم نمود:

آیاتی که به توصیف، بررسی و نقد نظام‌های سیاسی در طول تاریخ بشر-در مقطع زمانی قبل از نزول قرآن کریم- پرداخته‌اند. مانند آیات تصویرکننده‌ی حاکمیت فرعون و هامان - در ابعاد منفی- و حضرت داوود^(ع) و سلیمان^(ع)- در ابعاد مثبت-، این دسته از آیات به «هست‌ها و بوده‌ها» پرداخته و در ضمن توصیف حاکمان و شیوه‌های حکومتی و سیاسی آنان، از بررسی علل موفقیت و یا ناکامی این دسته از سیاست‌مداران و نقد و قضاوت در خصوص عملکرد آنان نیز غفلت نورزیده‌اند.

به عنوان نمونه آیات ۹۴ و ۹۵ از سوره‌ی کهف و

۲. آیاتی که به تبیین و توضیح قوانین و سنن الهی حاکم بر جوامع انسانی پرداخته‌اند مانند آیاتی که چگونگی تغییر در جوامع بشری را بیان نموده‌اند.

به عنوان نمونه آیه ۱۱ از سوره‌ی رعد و آیه ۸ سوره‌ی شوری.

۳. آیات شریفه‌ای که به تشریح قواعد تفصیلی و مصداقی سیاسی و توصیف حوادث و رویدادهای سیاسی نخستین حکومت اسلامی - حکومت نبی اکرم^(ص) در مدینه‌ی النبی^(ص) - اختصاص یافته‌اند مانند آیات مربوط به جنگ‌ها و معاهدات پیامبر اسلام^(ص)، و آیات مربوط به منافقین و مانند آن.

به عنوان نمونه آیه ۷ سوره‌ی منافقون و آیات ۱۰ و ۱۱ سوره‌ی فتح.

۴. آیاتی که به طرح مبانی سیاست و حکومت مطلوب قرآن کریم و تبیین زیربنای نظام سیاسی مورد نظر قرآن اختصاص یافته‌اند، مانند آیاتی که به بحث در خصوص جایگاه انسان در جهان، هدف از خلقت و جهت‌گیری جوامع به سوی سعادت پرداخته‌اند.

مانند: سوره‌ی طه آیه ۱۲۴ و آیه ۱۹۶ از سوره‌ی اعراف.

۵. آیات کریمه‌ای که به طرح و تبیین مفاهیم سیاسی محوری مانند امامت سیطره، مشروعیت و عدم مشروعیت حکومت پرداخته‌اند.

به عنوان نمونه آیات: ۴۵ تا ۴۷ سوره‌ی مائده.

۶. آیاتی که روش‌ها و استراتژی‌های سیاسی قرآن را ارائه نموده‌اند. از جمله آیات الأحکام سیاسی و آیات مربوط به شوری، جهاد، نفی سبیل و مانند آن.

به عنوان نمونه آیه ۳۸ سوره‌ی شوری و آیه ۴ سوره‌ی محمد و

قرآن و اصطلاحات مرتبط با قدرت و سیطره سیاسی

آیات متعددی در قرآن کریم به مقوله سیطره و تسلط سیاسی بر جوامع اختصاص یافته‌اند و در این میان نکته قابل توجه آن است که در این دسته از آیات تعبیر متفاوتی برای بیان مفهوم حاکمیت و تسلط به کار گرفته شده که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. امام: این تعبیر در آیه ۱۲۴ سوره بقره به کار گرفته شده و در لغت به معنای پیشوا، رهبر، رئیس و مقتدا می‌باشد. معنای لغوی واژه امام اطلاق بر انواع ریاست دارد و حتی شامل رهبری و پیشوایی امور دینی نیز می‌شود حال آن که در نگاهی عمیق‌تر، این واژه در کنار معنای اعم پیشوایی، به معنای اخص زعامت سیاسی نیز به کار رفته و سلسله اعمالی مانند تأدیب مجرمان، جنگ با دشمنان، دفاع از حوزه دین و جهاد با کفار را نیز در بر می‌گیرد.

در دیدگاه شیعه و بنا به فرمایش امام رضا^(ع): «امام، عالمی خالی از جهل و سرپرستی عاری از مکر و فریب است که در عین آگاهی از سیاست، مستحق ریاست بوده و واجب اطاعت می‌باشد. او اقامه کننده احکام الهی و خیر خواه بندگان خداست». بر همین مبناست که در اندیشه سیاسی اسلام - لاقلاً نگرش شیعی به اسلام - امام به مفهومی سیاسی تلقی می‌شود و شاید یکی از دلایل اصرار تشیع بر اطلاق واژه‌ای امام به جانشینان دوازده گانه پیامبر اسلام^(ص) اشاره به این نکته باشد که شیعیان در عین اعتقاد به زعامت معنوی این بزرگواران، بر صلاحیت آنان جهت تصدی امور جامعه به عنوان «سیاست مدارترین بندگان خدا» تأکید می‌ورزند.

۲. اولی الامر: این واژه در آیه ۵۹ سوره نساء آمده و معنای لغوی آن صاحبان حکومت است. و بنا بر قدر مطلق آراء مفسرین شیعی، ائمه طاهرين^(ع) مصادیق قطعی اولی الامر محسوب می‌شوند. در این آیه شریفه وجوب اطاعت از اولی الامر در راستای وجوب اطاعت از خدا و رسول قرار گرفته و طبیعی است که یگانگی حوزه وجوب اطاعت، اگر متضمن یگانگی در اوامر نباشد، لاقلاً متضمن هم جهتی اوامر صاحبان امر و فرامین خدا و رسول خواهد بود.

۳. حکم: تعبیر حکم - با ضمّ حا و سکون کاف - در چند آیه، از جمله آیه ۱۶ سوره جاثیه به کار گرفته شده و دو معنای قریب به هم از آن استفاده می‌شود: نخست به

مفهوم قضاوت و داوری و دیگر به معنای حکومت، فرمانروایی و ریاست بر جامعه به منظور اقامه شریعت. در آیه ۵۷ سوره مبارکه انعام نیز واژه حکم به معنای زمامداری به کار گرفته شده و این همان آیه‌ای است که خوارج شعار معروف خود، «لا حکم الا لله» را از آن اخذ نموده بودند. حضرت امیر^(ع) در پاسخ به شعار خوارج و در تشریح معنای حکم به این نکته اشاره فرموده‌اند که منظور قرآن از عبارت: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» نفی هرگونه امر و فرمان به جز فرامین الهی است و نه نفی هر نوع زمامدار و حاکم، چرا که برخلاف نظر خوارج که از این آیه شریفه نفی هرگونه حکومت و مخالفت با هر نوع زمامداری را استفاده می‌کردند، حضرت به لزوم حکومت و زمامدار - خواه نیکوکار و خواه فاجر - برای جامعه اشاره نموده و اصولاً وجود جامعه انسانی بدون حکومت را منتفی می‌دانند. در هر حال در آیه مورد بحث «آیه ۱۶ سوره جائیه» سخن از اعطای کتاب، حکومت و نبوت به بنی اسرائیل است و در این مورد اگر کتاب را به عنوان مجموعه قوانین و فرامین الهی و نبوت را به مثابه دریافت کننده و مبلغ این فرامین بدانیم آن گاه نیاز به مجری و ناظر بر صحت اجرای قوانین به صورتی منطقی احساس می‌شود و طبیعی است که مفهوم حکم تنها گزینه‌ای است که می‌تواند به عنوان مکمل کتاب و نبوت و در جایگاه تسلط بر جامعه انسانی - به معنای حکومت - قرار گیرد.

۴. خلیفه: این مفهوم در آیات قرآن با معانی متفاوت - و در عین حال مرتبط - ذکر گردیده اما کاربرد سیاسی آن را می‌توان در سوره مبارکه ص، آیه ۲۶ مشاهده نمود. خداوند در این آیه خطاب به داود نبی^(ع) می‌فرماید: «ای داود ما ترا در زمین جانشین قرار دادیم پس در میان مردم بنا بر حق حکم کن، سیاسی بودن این تعبیر و مترادف دانستن واژه خلیفه و فرمانروا از این جا استفاده می‌شود که پس از طرح خلافت داود^(ع) در زمین، بحث حاکمیت بر حق مطرح شده است. حال آن که در سوره بقره آیه ۳۰ سخن از جانشینی نوع انسان در زمین است بدون آن که توضیحی - همانند آنچه در خصوص داود نبی^(ع) نازل شده است - بدان افزوده شود. از این رو واژه خلیفه در آیه ۲۶ سوره ص واژه‌ای سیاسی و به معنای حاکم و فرمانروا می‌باشد.

۵. سلطان: این واژه در قرآن کریم با دو معنی متفاوت به کار گرفته شده است. غالباً در مواقعی که واژه سلطان به همراه صفت «مبین» آمده معنای حجت و برهان از آن استفاده می‌شود، حال آن که همراهی واژه سلطان توسط صفت «نصیر» نشانه افاده

مفهوم سلطنت، سلطه، حکومت و پادشاهی توسط واژه سلطان است. هر چند این واژه در فرهنگ قرآنی در معنای متفاوتی به کار برده شده اما معنای لغوی آن کاملاً در حوزه مفاهیم سیاسی قرار می‌گیرد چرا که در ادبیات عرب واژه سلطان با واژگانی مانند تسلط، سلطنت و سلطه هم خانواده محسوب شده و در معانی صاحب سلطه، والی و قدرت پادشاهی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۶. **مُلْك** به **ضَمِّ مِيم** و **سَكُونِ لَامٍ**: این واژه به کرات و در سوره‌های مختلف قرآن و به معنای فرمانروایی و حکومت داشتن به کار گرفته شده و در نگاهی دقیق‌تر در دو حوزه قابل تفکیک است. نخست در توصیف فرمانروایی و تسلط خداوند بر جهان و دیگر در توضیح و تبیین فرمانروایی و تسلط صالحین و انبیا بر جوامع مختلف که در این میان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد.

اول: سوره بقره، آیه ۲۵۱ در خصوص اعطای فرمانروایی از جانب خداوند به داود نبی (ع).

دوم: سوره نساء، آیه ۵۴ درباره اعطای فرمانروایی توأم با عظمت به فرزندان حضرت ابراهیم (ع).

سوم: سوره ص، آیه ۳۵ استفاده از تعبیر **مَلِك** در توصیف فرمانروایی حضرت سلیمان (ع).

چهارم: سوره ص آیات ۱۷ و ۲۰ به کارگیری تعبیر **مَلِك** در معنای پادشاهی و سلطنت.

۷. **مَكَّنَا**: مصدر آن «مکن» به معنای توانایی و قدرت است و تعبیر مشتق از آن به صورت «مکنا» در قرآن به کار گرفته شده است که معنای دقیق آن قدرت بخشیدن است.

این اصطلاح در توصیف چگونگی کسب قدرت و فرمانروایی توسط حضرت یوسف (ع) مورد و ذوالقرنین یک مورد ذکر شده و نکته قابل توجه این که در هر ۳ مورد بعد از واژه «مکنا» تعبیر «فی الارض» افزوده شده که می‌تواند به نوعی تأکید بر سیطره و سلطه این دو بزرگوار بر سرزمین‌های تحت حکومتشان ارزیابی شود که در این صورت مفهوم قدرت سیاسی به وضوح در اصطلاح «مکنا» قابل مشاهده خواهد بود.

نتیجه گیری

گرچه در این تحقیق با نگاهی گذرا مبانی تفکر سیاسی در قرآن بررسی شد، ولی روشن شد، که در کاملترین منبع دینی اسلام یعنی: قرآن، آیات فراوانی در مورد مسائل اجتماعی، حقوقی، حکومت، روابط با کشورها و مسائل بین الملل می باشد. که این نشان می دهد، دین اسلام تنها برپایه عبادات و رابطه با خدا نمی باشد. بلکه دین اسلام در زمینه های مختلف زندگی انسان، برنامه های حکیمانه ای را عرضه کرده است، و این خط بطلانی است بر تلاش های دشمنان که قصد دارند، اسلام را از صحنه سیاست دور نگه دارند. تا به مقاصد خود برسند.

همبستگی دین و سیاست در زندگی انبیا و ائمه معصومین^(ع) دیده می شود. هدف همه آنان برقراری مکتب توحید بود. چنانکه برای ایجاد چنین مکتبی احتیاج به حکومت داشتند، تا در سایه آن حکومت به اهداف متعالی خود برسند. اکنون که انقلاب اسلامی به دست رهبری فرزانه، که در مکتب اسلام تربیت یافته، در ایران به وقوع پیوست، در واقع این انقلاب اسلامی منادی آمیختگی دین و سیاست بود. امید است این انقلاب اسلامی زمینه ساز ظهور امام زمان^(عج) باشد، تا به دست ایشان حکومتی جهانی تشکیل شود، که در سایه چنین حکومتی، صلح و آرامش در سراسر جهان برقرار شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی